

اولین قانونگذاری مهم دولتی به نفع رمزارزها

صفحه ۱۶



۱۳ و ۱۲

فهرست جدید فسیل‌شدگان

فهرستی از محصولات سینمایی و تلویزیونی که فاصله تولید و پخش آنها طولانی شده است

روزنامه خبری تحلیلی، دانشگاهی صبح ایران
صدای نخبگان، نگاه جوانان

۱۶ صفحه
۵۰۰۰ تومان

فصل جدید: یاد و وضعیون:
روایت سال‌های جلد

شماره مسلسل ۲۹۹۴
شبه ۳۳ دی ۱۴۰۲
۱ رجب ۱۴۴۵
۱۴ روزه ۲۰۲۳
شماره ۴۰۵۶
ولادت امام محمد باقر(ع) را تبریک می‌گوییم

۲۰۲۴ | vol. 15 | No. 4056 | 16 Pages

اسرائیل با شکایت آفریقای جنوبی به نسل‌کشی محکوم خواهد شد؟

وارثان ماندلا علیه نئوآپارتاید



انگلیس و آمریکا رسماً وارد معرکه یمن شدند

به باتلاق باب‌المندب سلام کنید

برف آمد، خوشحالیم اما...

با بارش‌های دیروز هنوز ۴۰ میلی‌متر کمبود داریم

«فرهیختگان» آخرین تحولات ۶ محصول جذاب و مهم تولیدی فناوران دانشگاه آزاد را بررسی کرد

فناوری به توان دانشگاه

جریان‌های سیاسی هنوز نتوانسته‌اند گفتمان انتخاباتی را حول کارآمدی مفصل بندی کنند

فعلاً خبری از رقابت ایده‌محور نیست

بحران آموزش و پرورش - بخش چهارم

سه ضلع تربیت



سیدسعید لوسانی
استاد دانشگاه

یادداشت

اگر حکمرانی به دنبال سریان هویت بخش در نونهالان و کودکان و نوجوانان و جوانان خود است، باید از مدرسه شروع کند و این اصلی اولیه در حکمرانی خرمندان است. مدرسه مکانی است که تربیت هویتی در آن شکل می‌گیرد تا دانش‌آموزان هویت فردی خود را شکل دهند و ابعاد هویت ملی و دینی خود را درست بشناسند و با آن انس بگیرند، تا جایی که عقل و قلب آنان را تسخیر کند و توان پیاده‌سازی آن را پیدا کنند. به ویژه اینکه جنگ هویتی عجیبی علیه نسل حاضر در جریان است تا از عناصر هویتی تهی شوند و آلت دست دشمن واقع شوند. بنابراین کار ما از سنخ تربیتی و پرورشی است نه سازندگی. به این دلیل نباید از روش‌هایی که مبتنی بر فشار از بالاست استفاده کرد، بلکه باید به آنان کمک کرد تا ورودی کارساز در ساخت هویتی خود پیدا کنند. به زبان دیگر معلم در نقش مربی و مشاور و راهنما ظاهر می‌شود و صلبتة خودش باید با همین هویت تربیت شده باشد و به آن علم و دانش عقلی و باور قلبی داشته باشد وگرنه نتیجه عکس خواهد داشت. به این دلیل مدرسه «هویت‌بخش» و «توانمندساز» و «عزت‌آفرین» سه معیار و میزان شناخت مدرسه تراز است و برای برآورد شدن آن، باید نظام آموزش و پرورش را مثلث سه ضلعی و هماهنگ در نظر گرفت. ضلع نخست، دانش‌آموزان یعنی جامعه هدف آموزش و پرورش هستند که حداقل ۱۲ سال در این نظام به تحصیل مشغولند. مسأله اصلی نیز تربیت هویتی آنها است. با تربیت، هویت و عزت و توانایی شکوفا می‌شود و آموزش معنی دار می‌شود. این نکته نباید فراموش شود که تربیت است که آموزش را درونی می‌کند. آموزش و پرورش باید در هر دو جمع تربیت و تعلیم فعال و تأثیرگذار باشد و در هر دو نیز مشکل دارد، اما مسأله تربیت از اهمیت بیشتری برخوردار است. به این منظور معلم باید در نقش مربی و راهنمای دانش‌آموزان ظاهر شود. اگر معلم بخواهد آفابالاسر باشد و چون ارباب و خانی در مقابل رعیت ظاهر شود، پیوندی میان معلم و دانش‌آموزان برقرار نخواهد شد بلکه ارتباط یکسویه شکل می‌گیرد و دانش‌آموزان با معلمان ارتباط برقرار نمی‌کنند و نوعی گسستگی و شکاف رخ می‌دهد. پس معلم مطلوب، مربی است. نکته مهم آن است که معلمان تنها با مجموعه دانش‌آموزان مواجه نیستند، بلکه تک‌تک آنان موضوعیت دارند اما نباید از مجموع هم غافل بود. به تعبیر دیگر حضور مجانبه جمعی دانش‌آموزان در کلاس و مدرسه، نخستین گام برای حضور کارساز در اجتماع و جامعه و بروز هویت جمعی و ملی آنان است. حتی ضرورت دارد مراسم مذهبی و عبادی و مناسبات انقلابی و ملی نیز با لحاظ جهات هویتی آنان برپا شود تا دین و عبادت و انقلاب و عرق ملی، درونی آنها شود و تک‌تک آنان را درگیر کند و از این راه مجموعه و جمع شکل می‌گیرد و حضور و مشارکت همگانی معنی پیدا می‌کند. نکته مهم دیگر آن است که دانش‌آموزان می‌بایست برای حضور جمعی به هدف مشارکت عمومی و همکاری در حوزه سیاست و قلمرو اجتماع آموزش ببینند و تربیت شوند و این از سال‌های نخستین دبستان شروع می‌شود. در این جهت خیلی

باید مراقب بود که فرهنگ و اخلاق شهنشاهی و ارباب - رعیتی (که متأسفانه در هویت و فرهنگ ایرانی قوی است و هنوز هم آنچنانکه بایسته است، تضعیف نشده است) در اجتماع کودکان ظهور پیدا نکند و باید از کودکی این فرهنگ و اخلاق مذموم زدوده شود و راه آن تربیت اسلامی است که بحثش گسترده است. آری جدا فرآیند تربیت سخت است، به ویژه تربیت اسلامی و انقلابی برای پیاده‌سازی هویت ایرانی که نیاز به اندیشه و انگیزه بالایی دارد. پس گام نخست برای گذر از بحران آموزش و پرورش به رسمیت شناختن کودکان و نوجوانان و جوانان در نظام پرورشی و آموزشی است. اما چقدر آموزش و پرورش به این ضلع اهمیت می‌دهد؟ بلکه چقدر سیاستمداران به آن توجه دارند؟ و چقدر ما در زندگی خود به این امر توجه داریم؟ ضلع دوم توجه به اهمیت معلم در فرآیند تعلیم و تربیت است. معلمان مدارس باید از ویژگی‌های خاصی برخوردار باشند. اگر بگوییم مهم‌ترین و سخت‌ترین مشاغل، شغل معلمی است زیرا «معلمی شغل انبیا است»، یعنی شغل تربیت انسان است، سخنی به‌گزاره نگفتیم. معلم نخستین کسی است که کودک و نوجوان را که از حریم خانواده به ساحت اجتماع و قلمرو جامعه وارد شده، به سوی مسئولیت آینده او رهبری می‌کند، بنابراین مسئولیت بی‌بدلی در تربیت دارد و باید توانایی این مسئولیت مهم را در خود ایجاد کند و اگر نتوانست، نمی‌تواند مسئولیت بپذیرد. زیرا نتیجه آن بی‌هویتی فرزندان این مرز و بوم است. این نکته مهمی است، زیرا لازم است کودک و نوجوان برای حضور کارساز در حیطه اجتماع و قلمرو سیاست تربیت شود و امر عمومی و امر سیاسی را - در عمل جمعی - بشناسد و معلم در این جهت نقش مهمی دارد، به ویژه معلمان دوره دبستان که نقشی اساسی و پایه دارند. از سوی دیگر معلم - علی‌القاعده - باید نماینده شایسته اندیشه انقلاب اسلامی باشد و اگر نباشد، بحران آموزش و پرورش کلید می‌خورد و اگر تعداد معلمان بی‌انگیزه زیاد شود، بحران بیشتر نمود پیدا می‌کند و اگر غالب شود، باید منتظر فاجعه بود. اگر معلم ناراضی یا ناامید باشد یا با مبانی انقلاب زاویه داشته باشد یا شناختی از آن نداشته باشد یا از بد حادثه معلم شده باشد و به شغل شریف خود عشق نوزد، هر روز در گوش کودکان و نوجوانان انگاره‌هایی را القا می‌کند که کندن آنها از ذهن و دل ایشان ممکن نخواهد بود و حداقل خیلی سخت خواهد بود. درحقیقت معلم حلقه میانه بین ارزش‌های اصیل انقلابی (هویت من ایرانی) و نسلی است که باید تربیت شوند تا این ارزش‌ها را حفظ و گسترش دهند و جهانی نور پایه آن بسازند. او باید الگوهایی که کودک و نوجوان با تطبیق خود با آنها امکان باید جهان خود را بسازد، به بهترین وجه و با روشی هنرمندانه در ذهن و دل آنها جایگزین کند. اما این جهان چیست؟ جهانی است که هماهنگ با عالم جدید برآمده از انقلاب اسلامی و بروز هویت ایرانی در دوره جدید است. بنابراین نقش او بسیار مهم و دشوار است، زیرا شغل او، صرفاً یک شغل نیست بلکه وظیفه‌ای انقلابی، بلکه سیاسی، انقلابی و مصداق حرکت مومنانه در جهت اهداف انقلاب اسلامی است. از سوی دیگر معلم می‌تواند نقش تربیتی و انحرافی داشته باشد، به‌گونه‌ای که دانش‌آموز را بی‌تفاوت بار بیاورد یا ذهن و دل او را به ایستادگی در

مقابل حرکت انقلاب و حتی مقابله تا ویرانی آن بکشاند. متأسفانه در سال‌های اخیر بالاخص در دوره کرونا و غیرحضور شدن مدارس نقش تربیتی و آموزشی معلم کم شد و نشان داد که ارتباط حضوری معلم و دانش‌آموز - حتی در حد نیم‌بند آن - چقدر اهمیت دارد. کلاس‌های غیرحضوری در سطح مدارس ناگوارترین نوع آموزش است. معلم در مدرسه رکن پایه‌ای است. به این دلیل تربیت معلم و تداوم دوره‌های آموزشی برای او ضروری است. اما این یک جهت کار اوست. مسأله معیشت و زندگی طیب و پاک برای وی نیز ضروری است. او نباید گرفتار معیشت و گذران زندگی باشد. در کنار اینها باید بدانیم معلم فقط متخصص آموزش عمومی یا تخصصی در رشته خاص نیست، بلکه بیش و پیش از آن مربی است و وظیفه پرورش و رشد دانش‌آموزان را دارد. پس همان‌گونه که ضرورت دارد معلمان توان تدریس و تعلیم درس تخصصی خود را داشته باشند، همچنین باید توانایی تسلط بر کلاس خود و دانش‌آموزان را داشته باشند، بلکه در موضوع درس خود به‌روز باشند. در کنار آن باید در جهات تربیتی هم توانا باشند و هر کلاس در نوع خود، ساعت تربیت باشد. بنابراین منظور ما از تربیت، لباس تربیتی و عنوان آن نیست، بلکه روح تربیت است که پیامبران الهی بر آن بودند و به این دلیل «معلمی شغل انبیا است». این جهت لازم می‌دارد که معلم از نوعی تسلط و سلطه نسبت به دانش‌آموزان برخوردار باشد اما این تسلط هرگز با زور و تحمیل نیست، بلکه دانش‌آموز او را با دل خود می‌پذیرد و این در صورتی است که معلم به آنچه می‌گوید ایمان داشته باشد و سخن از دل برآید تا بر دل دانش‌آموزان بنشیند و توان اداره کلاس را هم داشته باشد.

ضلع سوم، محیط مدرسه است، یعنی فضایی که بچه‌ها در آن آموزش می‌بینند و تربیت می‌شوند و رشد می‌کنند و معلمان خاک آن را می‌خورند. مدرسه صرف یک ساختمان نیست، اگرچه شکل و شمایل ساختمان مهم است اما مدرسه یک واحد اعتباری است که دانش و معلمان و کادر مدرسه را به هدف معین تربیتی و تعلیمی خود دور هم گرد می‌آورد. مدرسه نخستین محیطی است که کودکان را از حریم خانه به قلمروی اجتماع و سیاست وارد می‌کند. بنابراین مدرسه تنها محل آموزش یک سری کورس نیست، بلکه در وهله نخست تربیت سیاسی، اجتماعی و دینی است و در مرحله دوم، ساختن جهانی برای نوجوانان است که با جهان انقلاب اسلامی تطابق داشته باشد و هویت ایرانی - اسلامی - انقلابی را در آنها نهادینه کند که زیست جهان او شود. به این دلیل مدرسه متخصص گروهی خاص در سنین خاص است و ماهیت او با دانشگاه یا مدرسه عالی یا مدارس حوزوی تفاوت دارد. سابقه مدرسه در ایران به قرن‌ها پیش بازمی‌گردد و ایرانیان در آن هم موفق بودند اما مدارس مدرن، بنیان مدرسه را در ایران ناپدید کرد و باید فکری برای آن کرد. در گذشته مدارس نه تنها کنار مساجد بودند، بلکه مدارس و مساجد باهم ادغام شده بودند و دانش‌آموزان تنها یک سری دروس را آموزش نمی‌دیدند، بلکه محل مهارت‌آموزی یعنی توانمندی و پرورش روح و روان کودکان هم بود. به این دلیل مدرسه با مسجد هماهنگ بود. به این معنی که علم و عبادت و تحصیل و تهذیب در کنار هم بودند. اما تنها این نبود. ارتباط مدرسه با محله و عمل و کار

مردم نیز بود. به این دلیل تحصیل و تهذیب و تمرین، آمیختگی سه رکن توانمندسازی، عزتمندی و هویت‌بخشی را ایجاد می‌کردند. اما در دوره مدرن به اقتضات آن، مدارس هویتی مستقل از محلات و مساجد و عمل و کار مردم پیدا کردند. اولین مشکل این مدارس آن بود که در آنها شیوه زندگی تعلیم داده نمی‌شود، بلکه نوعی بیگانگی از شیوه زندگی ایرانی و اسلامی تعلیم داده می‌شود. مدرسه باید تمرین حضور دانش‌آموزان در جهانی باشد که آنان را رشد می‌دهد و شکوفا می‌کند اما مدارس مدرن فاقد این توان هستند. مشکل مدارس دولتی یک طرف ماجراست و مدارس غیرانتفاعی، طرف دیگر آن. بگذریم از برخی مدارس غیرانتفاعی که به بنگاه اقتصادی تبدیل شدند و تربیت و آموزش در آنها فرع اقتصاد شد. به دلیل است که دانش‌آموزان مدارس ما هیچ روش زندگی را آموزش نمی‌بینند و نسبت به هویت خودش هم آگاه نیستند تا جایی که شناختی حتی اجمالی از دانشمندان و بزرگان ایرانی حتی معاصر ندارد اما به خوبی فلان فوتبالیست یا هنرپیشه را می‌شناسد. این مسأله دردناکی است اما دردناک‌تر تجربه تلخی است که در سال‌های اخیر پیدا کرده‌ایم و آن نوعی بی‌فکری عمیق در نسلی از جوانان است که موجب سردرگمی و بی‌مبالاتی و بی‌ملاحظگی خودپسندان شده که جمع آن زندگی در پندار و توهم است و نتیجه آن پوچی و دغدغه‌های پیش‌افتاده کم‌بهاست و ریشه آن در نظام تربیتی مادر مدارس است. این امر حکایت از نیست‌نگاری متفعلانه دارد که ایجاد بحران در جوانان کرده که بیش از آنکه بحران فعال باشد، بحران منفعل است. تفاوت این دو آن است که اولی به سادگی شناخته می‌شود، زیرا پرورش و ظهور بیرونی دارد و دومی سخت‌تر به شناخت سیاست‌گذاران و برنامه‌ریزها درمی‌آید. اما بیان شد که کار آموزش و پرورش ساختن نیست، آنان با شیء مواجه نیستند تا آن‌را آن‌گونه که دوست دارند بسازند، بلکه با انسان‌هایی مواجهند که هریک وجود و شخصیت و هویت خاص خود و من مخصوص و منحصر به خود را دارد و در عین حال در منی بزرگ‌تر یعنی من ایرانی ادغام شده و باید در محیطی آزاد رشد کند. این محیط نباید گلخانه‌ای باشد چنانچه بسیاری از مدارس غیرانتفاعی چنین هستند و نباید محیط کارخانه‌ای باشد (مدرسه دوره راهنمایی ما چنین بود، الان را خبر ندارم) بلکه باید کوچک شده محیط عینی و ایده‌آل باشد و از مدار محیطی آزاد و سرشار از زندگی رشد یابد. این امر تا چه حد در مدارس ماتحتی دارد؟ مدارس دولتی که باعث ناامیدی است و اگر نبرد برخی معلمان و مدیران دلسوز و متبکر، باید عطایش را به لقایش می‌بخشیدیم. امیدی به مدارس غیرانتفاعی هم نیست، استثنا است اما قاعده چیز دیگری است. ما نیازمند تحول بنیادین و انقلابی در شبکه مدارس خود هستیم و این تحول از بطن آموزش و پرورش مدرن برنمی‌خیزد بلکه باید به سنت و حکمت موفق خود رجوع کنیم و آن را در دنیای جدید و زیست خود روزآمد کنیم و امتداد دهیم. اگر مدارس تحول نیابند، تحول نظام آموزش و پرورش ممکن نیست و از معلم هم نمی‌توان توقع زیادی داشت و دانش‌آموزان هم در این فرایند معیوب، رشد نخواهند کرد. بحران اینجاست.

ادامه دارد

برای «قاف» و عمو اکبر



رسالت بوذری
مجری و برنامه‌ساز

یادداشت

اکبر نبوی را دیرزمانی است که می‌شناسم. از روزگار جوانی و دفتر سید علی میرفتاح و سفره‌ای که پهن کرده بود و هر روز ناگهانی در باز می‌شد و کسی سر بر می‌آورد! از یوسفعلی میرشکاک و حسین معزنی نیا و بهروز افخمی و احمد مرادپور و رضا برجی و داریوش ارجمند و مسعود فراسنی و عبدالرضا و عبدالجواد موسوی و شهرام شکبیا تا اکبر نبوی و خسرو سمیعی و ابوالفضل زرویی و جهانگیر خسروشاهی که این سه آخر، روح‌شان در عالم بالا به خوشی! میرفتاح طریق سلفش آوینی را در این سفره داری در پیش گرفته بود... به شیوه سوره، که دفتر آوینی گشوده بود به روی همه و سئون مجله‌اش راست و چپ و روشنفکر و مذهبی نمی‌شناخت و هرکه دلش برای اسلام و ایران می‌تپید، به خون او جایی داشت! او هم از دوران انتشار مهر بر این طریق، طی می‌کرد... به سلامت باشد هر کجا که هست. چه شش‌ها در آن دفتر به صبح رساندیم و چه خاطره‌ها که ساختیم.

الغرض!

«عمو اکبر» می‌خواندمش اکبر نبوی را از همان سال‌ها. دوست می‌داشتمش. خوش محضر بود و شیرین سخن می‌گفت. شعر می‌سرود و کتابخوان و فیلم‌بین حرفه‌ای بود. حکماً تا امروز هم این‌گونه است. فعل‌ها از آن رو ماضی است که چندین سال است ندیده‌امش و دلم به دیدارش مایل است به غایت. گرچه در مواقعی هم، همه آنچه می‌گفت، نمی‌پسندیدیم و نمی‌پسندیم و البته که این طبیعت تنفس در ساحت فرهنگ است! اما آنچه از او برایشم خواستنی بود و هست، اعتدال در مواجهه با آدم‌ها است. تیز و بران تقد می‌کند، اما جانب اعتدال را فرو نمی‌گذارد که «و الظریق الموسطی هی الجادة». صیغه و سابقه‌اش در عرصه فرهنگ از او آدمی پخته و جافانده ساخته که آسوده بر کنار چو پرگار می‌رود اما چوگان چو نقطه عاقبتش در میان گرفت!

حالا پس از مدت‌ها با «قاف» بازگشته! در روزگاری می‌ایگی، غنیمتی است حضورش. به بهانه این چند سطر خواستم یادی کنم از او و تبریک گویم به عزیزانم در روزنامه «فرهیختگان» که در کنارش افراط‌ها و تعریض‌ها طریق اعتدال را برگزیده‌اند. ما گریز و گزیر جز گفت‌وگو نداریم. هرم جدال‌های بی‌پایان با چهره به چهره شدن و تحمل نقد خاموش می‌شود. بازگردیم به گفت‌وگو. و بازگردیم به شیوه آن امام معصومی که با مخالفتش به مجلس می‌نشت و سخن می‌گفت و از دشمن، دوست می‌ساخت. تا جایی که زبان بگشاید و بگوید: الله أعلم خبث یخعل رسالته...